آیات و احادیث در منطق الطیر

فروهر، نصرت الله

دکتر نصرت الله فروهر از پدیده‏های بسیار دل‏انگیز و ظریف فرهنگ و تمدن‏ اسلامی،عرفان و تصوف را می‏توان در نظر آورد.اگر چه‏ همهء دین‏ها به نوعی خود دارای این پدیده فکری‏ هستند و نمی‏توان مردمی را یافت که به حالات درونی‏ نفس و نیروهای آن بی‏توجه باشند.باید گفت انسان از آغاز پیدایش خود همواره به این پدیدهء فکری خویشتن‏ را آرامش می‏بخشیده است.زیرا ناشناختن علت‏ها در طبیعت انسان را به فرانگری وادار می‏سازد و این‏ فرانگری در طبیعت زاییدهء درون‏گرایی و اندیشیدن‏ ژرف اوست و اگر در پیدا کردن علت چاره به جایی‏ نبرد،این نیرو در وی بیشتر پرورده می‏شود،و حاصل و فرآیند آن به شکل‏های گوناگون:ادبیات،دین،نقاشی، موسیقی،انزوا و گوشه‏نشینی،زهد،تصوف و ادبیات‏ عرفانی جلوه می‏کند.

اگر از این دیدگاه به زایش اندیشه و آفرینش فکری انسان اندیشیده شود شاید امروزه روز چندان برای‏ بسیاری خوشآیند نباشد.پس بهتر است به گونه‏ای‏ دیگر این واقعیت را بازگویی کرد،یعنی اندیشهء والای‏ انسانی را-که یکی از پدیده‏های اندیشهء عرفانی و ادبی انسان در تاریخ بوده است-به شکل دیگر مطرح‏ کرد.

چنان که ادبیات هر قوم یکسان نیست(زمان و مکان‏ در آن تأثیر دارد)عرفان و باورهای عارفانه و صوفیانه و نقاشی و موسیقی و...قوم‏های گوناگون نیز نمی‏تواند یکسان بوده باشد.

اگر چه در اساس و پایه فرقی و اختلافی در آن‏ نمی‏توان تصور کرد،اما اعمال و عبادت و اخلاق هر گروهی به یقین با گروه دیگر نمی‏تواند یکی باشد.

همه انسان‏ها در باطن به سوی چیزی کشیده‏ می‏شوند که:

«در اندرون من خسته دل ندانم کیست‏ که من خموشم و او در فغان و در غوغاست»

(حافظ)

این کشش درونی چه چیز می‏تواند باشد؟

مگر غیر از این است که انسان در این خراب‏آباد هستی غربت زده‏ای است که با هیچ یک از مخلوقات‏ نمی‏تواند احساس یگانگی کند؟و مگر بجز این است‏ که می‏بیند موجودات پیرامون وی از دردی که او را می‏آزارد بی‏بهره‏اند.و احساس درد ندارند؟

در واقع انسان این عنصر غربت‏زدهء طبیعت برای‏ یافتن همدرد می‏کوشد و چون نمی‏یابد،درون‏گرا می‏شود،در خود فرو می‏رود،با خویشتن سخن‏ می‏گوید،که شاید از گمشده‏ای که می‏تواند درد وی را تسکین دهد و آرامش بخشد،به شادمانی درونی‏اش‏ وا دارد تا رد پایی پیدا کند.ولی هر چه می‏کوشد کمتر می‏یابد و از همین درد است که خواجه کائنات فرمود «من عرف نفسه فقد عرف ربه»

خمیر مایهء همهء این دردمندی‏ها را«خویشتن‏ دردمند»انسان تشکیل می‏دهد و از این خمیر مایه‏ است که از سرچشمهء دل و جان،نظام فکری عرفانی‏ زاییده می‏شود که در هر قومی به گونه‏ای پدیدار شده و به گونه‏ای دیگر جلوه می‏کند که:

«روشن از پرتو رویت نظری نیست که نیست‏ منت خاک درت بر بصری نیست که نیست»

«جلوه‏گاه رخ او دیدهء من تنها نیست‏ ماه و خورشید هم این دایره می‏گردانند»

(حافظ)

و همین پدیده است که صوفی عارف را پیش از شناخت هر پدیدهء دیگر،به شناخت خود وا می‏دارد و او پیروان خود را بدان خوانده و راز کشف مجهولات و ندانسته‏ها را در این راه می‏داند.

مگر نه این است که یزدان پاک فرمود:

«انا عند منکسرة قلوبهم»

و نیز مگر چنین نفرمود که:

«لا یسعنی ارضی و لا سمایی بل یسعنی قلب عبدی» و نیز مگر رسول(ص)نفرمود که:«خلق الله آدم علی‏ صورته».(1)

در مسیر همین باورهای بسیار دل‏انگیز و باریک بود که عارفان گفتند:

«ای دوست تو را به هر مکان می‏جستم‏ دایم خبرت از این و آن می‏جستم

دیدم به تو«خویش»را تو«خود»«من»بودی‏ خود در غلطم کز تو نشان می‏جستم».

و مولانا جلال الدین نیز همین مسأله را به گونه‏ای‏ دیگر در«مثنوی معنوی»می‏پرورد:

حضرت پر رحمت است و پر کرم‏ عاشق او هم«وجود»و هم«عدم»

کفر و ایمان عاشق آن کبریا مس و نقره بندهء آن کیمیا...

موسی و فرعون معنی را رهی‏ ظاهر آن ره دارد و این بی رهی

روز موسی پیش حق نالان شده‏ نیمه شب فرعون هم گریان بده

چون که بی‏رنگی اسیر رنگ شد موسیی با موسیی در جنگ شد

چون به بی‏رنگی رسی کان داشتی‏ موسی و فرعون دارند آشتی»(2)

و با این دید و بینش است که عرفان به دور از هر گونه‏ جانب‏داری و تعصب می‏خواهد پیکار و دوگانه‏بینی‏ پیروان دین‏های فراوان را حل کند،زیرا بر این عقیده‏ است که خدای ذو الجلال در هر دلی جای دارد و همهء ادیان الهام و وحی خدای یگانه،و همه اندیشه‏ها و دانش‏های بشری عطیه و دادهء اوست پس:

«از هر دلی به کوی محبت رهی بود حیران دوست را تو به غم مبتلا ببین».

زیرا که همهء پیامبران،مردم بی‏دانش را برای‏ شناخت خدای یگانه فرا خوانده‏اند،چنان که در این‏ باره سخنان بی‏شماری را از عرفای بزرگ در کتاب‏های‏ عرفانی می‏توان دید.

تا آنجا که تاریخ مکتوب ما به زندگی صوفیان و زاهدان و عارفان اشاره می‏کند در قرون نخستین‏ اسلامی به ویژه در ایران-تعلیم اسلامی بر مبنای قرآن‏ بوده،چنان که صحابه و تابعین قرآن را به همراه تفسیر و قرائت قرآن به کسانی که به آموختن آن علاقه‏مند بودند یاد می‏دادند و چون در آن عصر و دوره، مدرسه‏ای و یا آموزشگاهی که امروزه داریم وجود نداشته،تنها جای تعلیم و تعلم«مسجد»بوده است، همچنان که مدرسه در دین‏های دیگر«کنیسه و یا دیرها»بود.

در آن زمان شاگردانی که در محضر یکی از دانایان‏ برای یادگیری قرآن جمع می‏شدند و از او دانش‏های‏ قرآنی را یاد می‏گرفتند«حلقه»ها را تشکیل می‏دادند. اگر چه در آغاز به دلیل گسترده نبودن علوم قرآنی تنها یک«حلقه»در هر مسجد کافی به نظر می‏آمد،اما بعدها با گسترش علوم قرآنی و گرایش برخی دانایان به‏ فلسفه و منطق روزگار،در همان حلقه،به وجود حلقه‏ها و دورهای دیگر احساس نیاز شد،چنان که برای یک‏ علم از زاویه‏های گوناگون حلقه‏های بسیار تشکیل‏ می‏شد و هر حلقه به نام استاد آن درس خوانده می‏شد. مانند«حلقه ابو اسحق شیرازی»(م/485 هـ.ق).هر یک‏ از مسجدها که در آن حلقه یا دوری بود،دارای‏ کتابخانه‏ای بود که شاگردان بدان مراجعه کرده و به‏ مطالعه می‏پرداختند،از آن پس که حلقه‏ها زیاد شدند مسجدها گنجایش آن را نداشتند لذا بعضی از حلقه‏ها خارج از مسجد دایر بود تنها جایگاهی که هم جنبهء تعلیمی به خود گرفت و هم جنبه تبلیغی داشت‏ «کاروان سرا»ها بود که چنین حلقه‏ها را«رباط» می‏خواندند و به طور معمول چنین حلقه‏های رباطی در مرزهای اسلامی دایر بود،و این حلقه‏های رباط به سه‏ دلیل در مرزها قرار داشت:

نخست اینکه طرفداران و حامیان مکتب اسلام در موارد لزوم از مرزها نگهداری و حراست نمایند؛دیگر آنکه مخالفان نظرهای اسلامی بتوانند از مرز خارج‏ شوند و در زیر فرمان کشوری دیگر به زندگی ادامه‏ دهند؛سوم آنکه حضور مردم کشورهای دیگر برای‏ بهره‏گیری از نظرهای طرفداران مکتب اسلام و اظهار نظرهای مخالف با آنها ممکن باشد.به نظر می‏رسد دلیل سوم بزرگترین اثر را در پویایی و حرکت فکری‏ طرفداران مکتب اسلام داشته است.و بهره‏یابی پیروان‏ اسلام در این محل‏ها از نظر و اندیشه‏های ملت‏های‏ غیر مسلمان به شکلی چشم‏گیر در تاریخ ثبت است و برای مثال می‏توان از سوریه،یمن،و ایران نام برد.در این رباطها بود که اندیشه و تفکر و عبادت و جهاد در هم آمیخته بود.(3)

پس از این حلقه‏های درس است که برای نخستین‏ بار«جامع الازهر»در قاهره-بر مبنای گفت و شنودهای‏ پیش از اسلام مصر و مجموعهء باورهای فرنگ‏ اسکندرانی-هرمسی-فیثاغورثی و...شکل گرفت،و بدین وسیله فاطمیان مصر-که در تاریخ خردگراترین‏ گروه اسلامی است-پایه‏گذاری شد.در این جامع‏ علومی همچون:قرآن و فقه،کلام و...درس داده‏ می‏شد،و گروهی از دانش‏آموزان در آن جمع آمده‏ بودند،که آنان را«مجاوران»می‏گفتند.در بین مجاوران‏ کسانی از ایران،یمن،شام و مغرب،ترکستان،چین و هندوستان یافت می‏شدند،که برای این گونه دانش‏ آموختگان جایگاهی ویژه ساخته بودند و آن را رواق‏ می‏گفتند؛همچون:رواق ایرانیان،رواق یمنی‏ها،رواق‏ هندوان.امروزه ما به آن کوی دانشجویان می‏گوییم.(4)

سیاست ادارهء این گونه حلقه‏ها،رباطها،جامع‏ها و رواق‏ها با تغییر حاکمان و نفوذ فکر آنان در حال‏ دگرگونی بود.و هر حاکمی موافق خواست و سیاست‏ خود این جایگاه‏ها را تغییر می‏داد و این خود یکی از عامل‏های عقب‏ماندگی و واپس گرایی در این مراکز علمی محسوب می‏شد.این گونه رواق‏ها هنوز هم در ضمن مسجدهای بزرگ و زیارتگاهها ساخته می‏شود، اگر چه دیگر نه استادی در آن می‏نشیند و نه‏ دانش‏آموخته‏ای در دور آن حلقه می‏زند.

تاریخ‏نویسان دربارهء پایه‏گذاری مدارس در تمدن‏ اسلامی نظری واحد دارند و همه معتقدند که نخستین‏ آموزشگاه‏ها به وسیله وزیر با تدبیر سلجوقیان خواجه‏ نظام الملک طوسی(مقت.485 هـ-ق)-که خود از پرورش یافتگان مدرسه نیشابور و همکلاس خیام‏ نیشابوری بود-پایه‏گذاری شد.

اگر چه در منابع غربی از جمله دایرة المعارف‏ انگلیسی پایه‏ریزی مدارس را به دوره عباسی منسوب‏ داشته‏اند،اما سندی تاریخی بر آن به نظر نویسندهء این‏ سطور نرسیده است،به ظاهر مأمون عباسی را در این‏ کار پیشرو دیگران می‏دانند.

در«وفیات الاعیان»پیش از خواجه نظام الملک از مدرسه‏هایی به نام‏های مدرسهء ابن فورک(متوفی‏ 406 هـ.ق)و مدرسه«بیهقیه»منسوب به بیهقی‏ (متوفی به 450 هـ.ق)و...یاد شده است که همهء آنها پیش از آنکه خواجه نظام الملک«نظامیه‏ها»را پایه گذارد،وجود داشته‏اند و نمی‏دانیم این مدارس‏ همان رباطها بودند که نام مدرسه گرفتند یا اینکه غیر از آنها بودند.

به نظر چنین می‏آید که نظم حاکم و قانون نظامیه‏ بغداد که خواجه آن را پایه ریخت با قانون و نظم مدارس‏ دیگر فرق فاحش داشته و حتی با بیت الحکمه بغداد، نیز که در زمان مأمون خلیفه عباسی(198-218 هـ. ق)تکمیل شد(ضحی الاسلام 2/61)

لذا از آن به بعد هر چه مدرسه دایر شد،بر نظام‏ مدرسهء بغداد بنا نهاده شد و مدارس دیگر از رواج و رونق افتادند.به همین دلیل نظام الملک را نخستین‏ پایه‏گذار مدارس بر مبنای نظم نو دانسته‏اند،که خود بسیار جای شگفتی است و جای دارد که بر چنین‏ فکری آفرین گفت.در این نوشته هدف آن نیست که از نظامیه‏ها و تاریخ آن گسترده گزارشی فراهم شود،بلکه‏ بیشتر این نکته جای تأمل است که علما و فقها، فیلسوفان،اندیشمندان،متکلمان،شاعران،عارفان و ...طی قرون چهارم تا هفتم در کدام دانشکده‏ها تربیت یافته‏اند و چه محیطی برای آنان فراهم بوده‏ است که آن همه شکوفایی را در تاریخ سبب شده‏اند؟

گفته‏اند:انگیزه تأسیس و پی‏ریزی نظامیهء بغداد توسط نظام الملک،رقابت با دار الحکمة قاهره بوده که‏ در آن رواج علوم دینی و اشاعه و نشر مذهب اسماعیلی‏ اولین آرمان بوده است،و خواجه در نظامیه بغداد می‏خواست طریقه و کلام تسنن را در قبال کلام‏ فرقه‏های شیعه،به ویژه فاطمیان رونق و استحکام‏ بخشد.

اما هر چه در دار الحکمة قاهره نسبت به تدریس و آموزش فلسفه و علوم گوناگون توجه می‏شد،در نظامیه‏ بغداد نسبت به تدریس و آموزش فلسفه سخت‏گیری‏ می‏شد و به ظاهر ممنوع بود و از اشاعهء آن جلوگیری‏ می‏شد،و تنها توجه به کتب قدیم و علوم سنتی معمول‏ بود،و تدریس منطق تنها برای آشنا شدن فقها به فنون‏ جدل و خلاف و مجادله با مخالفان رواج داشت.با این‏ تمهید است که می‏توان از نظامیه‏ای مشهور-که‏ بزرگانی در دامن خود پرورده است-یاد کرد.اما این‏ نظامیه در کشور ایران بوده نه جای دیگر،و آن«نظامیهء نیشابور»بوده است که نوابغ عالی قدر و نام‏آوری‏ همچون:امام موفق نیشابوری،حکیم عمر خیام، حسن صباح،امام الحرمین جوینی،امام محمد غزالی و امام احمد غزالی،امام محمد یحیی‏ نیشابوری و عطار نیشابوری را در خود پرورده و این‏ پروردگان از زمان غزنویان تا حملهء مغول در این مرکز فرهنگی پرورش و تربیت یافته‏اند.(5)

چنان که نوشته‏اند دانشجویان حلقهء درس فقیه‏ ابو طیب صعلوکی در اواخر قرن چهارم هجری در نیشابور بیش از پانصد نفر بوده‏اند.ناصر خسرو در «سفر نامه»از تأسیس مدرسه‏ای در نیشابور به سال‏ 437 هـ ق-که به دستور طغرل سلجوقی پایه‏ریزی‏ شده بود-نام می‏برد.همچنین بعدها خواجه‏ نظام الملک دستور داد نزد همان نظامیه بیمارستانی‏ بنا شود و رصدخانه معروف ملکشاهی نیز به همت‏ خواجه و ملکشاه سلجوقی در نیشابور تأسیس شد.(6)

اما بیش از همه عوامل که مدارس نظامیه را به‏ نظام الملک اختصاص داده است،عامل اصلی آن است‏ که خواجه تعلیم و تعلم را در مدرسه بزرگ بغداد رایگان‏ ساخت و برای شاگردان و دانشجویان مدرسه شهریه و سرپرست و دیگر لوازم آسایش و رفاه معین کرد چنان‏ که نوشته‏اند شهریه و مستمری مدرسان و دانشجویان‏ بغداد سالانه ششصد هزار دینار بود.(7)

آنچه مسلم است در همهء مدارس مسلمانان،به ویژه‏ نظامیه‏ها قرآن کریم اساس تعلیم و تعلم بوده است.این‏ خدمت و کار خواجه چنان مورد توجه قرار گرفت که‏ پس از وی بزرگانی در محدوده این کشور پهناور به‏ تأسیس مدارس با همان شیوه‏ای که خواجه پایه ریخته‏ بود،اقدام کردند و نسبت به موقعیت و زمان خود سازمانها و تشکیلاتی نیز بدان افزودند،از جملهء:

نور الدین زنگی صاحب دمشق(متوفی 577 ه ق)-که از نژاد ترک بوده است-مدارسی در بلاد شام و در شهرهای دمشق و حلب و حماة و حمص و بعلبک و رحبه ساخت و در احترام به علما و تکریم اهل ادب‏ کوشید و نیز بیمارستان،مسجد،رباط و خانه‏هایی‏ برای اهل حدیث ساخت.

سلطان صلاح الدین ایوبی(متوفی به 589 هـ ق) که اصل کردی داشت در مصر و اسکندریه و قدس‏ مدارسی بنا کرد.

ملک معظم مظفر الدین(متوفی به 630 هـ ق) افزون بر تأسیس مدارس،یتیم خانه‏ها و مکان‏هایی‏ برای پیرزنان و بی‏سرپرستان(لقطاء)تأسیس کرد.

نمونه‏ای که ذکر شد اثرگذاری خواجه را بر پادشاهان کشورهای همسایه مسلم می‏دارد و باید به چنین‏ بینشی که توانست محدودهء پهناور تمدن اسلامی را از داشتن چنین مدارسی برخوردار سازد و دانش‏آموختگان بسیاری را که برای بارور ساختن علم و دانش تمدن اسلامی نقش شایسته‏ای ایفا کردند، آفرین گفت و ستایش کرد.

چنان که گفته شد در این مدارس تحصیل رایگان بود و علومی که در آن تدریس می‏شد-عبارت بود از قرآن، فقه،صرف و نحو و کلام.

و نیز پزشکانی همچون محمد زکریای رازی مجلسی‏ برای خود داشتند و گویند وی هر گاه بر اسب‏ می‏نشست،سیصد نفر فقیه از شاگردان دور او جمع‏ می‏آمدند.در این دورها و حلقه‏ها همه طبقات مردم‏ بدون هیچ گونه تبعیض جمع می‏آمدند،چنان که‏ مملوکان و کنیزکان،بندگان و مخنثان می‏توانستند در حلقه‏های یاد شده حاضر شوند.(8)

بنا بر آنچه از مدارک تاریخی به دست می‏آید،نظامیه‏ نیشابور تا سال(548 هـ ق)که سال قتل مدرس‏ بزرگ این مدرسه محمد یحیی نیشابوری به دست فتنه‏ غزهای ترک نژاد بی‏فرهنگ است،دایر بوده است و از آن به بعد یعنی تا سال 618 که مغول‏ها با ترکتازی به‏ نیشابور دست یافتند،آگاهی چندانی در دست‏ نیست.(9)عطار نیشابوری پروردهء چنین فرهنگ و تمدنی است و بدیهی است کسی که با علومی همچون‏ علوم قرآن،حدیث،فقه و کلام تربیت شده باشد همواره‏ در نوشته و گفته‏هایش اشاره به آنها را مراعات می‏کند و چون«قرآن و حدیث»اساس پرورش فکری دانش‏ اندوختگان چنین مدارسی را تشکیل می‏داد،لذا در قرون ششم و هفتم هر چه اثر منظوم و منثور فراهم‏ می‏شود بی‏تأثیر از آن نمی‏تواند باشد؛زیرا دانش‏ آموختهء چنین مدارس می‏بایست با همهء قصص و احکام‏ و امثله و محکم و متشابه و ناسخ و منسوخ و حدیث و فروع آن آشنا بوده باشد.

اصرار بر اینکه عطار پیرو مذهب حنبلی،شافعی، مالکی،حنفی،و یا شیعی بوده،گرهی از مشکلی را نمی‏گشاید.موضوع اصلی این است که نویسنده یا شاعر تا چه حد در گفتار و نوشتار و زندگی خود از آیات، احادیث و غیره متأثر بوده است؛زیرا شاعری که در دامن فرهنگ پویای اسلامی با جهان‏بینی تصوف و عرفان پرورده شده است پای‏بند حجاب فکری نیست و افکار او به تعصبات رایج زمان بی‏توجه است که برای‏ چنین فردی تنها و تنها حق و حقیقت اعتبار دارد که‏ خواه به مذهب مختار و یا باور رایج جامعه بوده باشد و یا نباشد.

همین موضوع دلیل اصلی و اساسی قتل و شهادت‏ بسیاری از اندیشمندان را در تاریخ فراهم ساخته است. نظر ما در این نوشته توجه به یکی از ابعاد فکری عطار است که در آن به کاربرد مستقیم و غیر مستقیم مسایل‏ قرآنی پرداخته است و از قرآن و حدیث و حتی قصص‏ قرآن بهره‏مند شده است.

در زیر چند بیت آغازین«منطق الطیر»را که در آنها به‏ آیات قرآن اشاره شده است مورد بررسی قرار می‏دهیم.

1-

«آفرین جان آفرین پاک را آن که جان بخشید و ایمان خاک را»

ب 1 مصراع اول ناظر است بر

«الحمد لله رب العالمین»

(1/11)و نیز:

«و اذا سویته و نفخت فیه من روحی»

(س‏ حجر،ی 29)

مصراع دوم ناظر است بر نظر قرآن درباره آفرینش‏ انسان و کاینات،و به یقین در آوردن این مضمون به‏ آیه‏های بسیاری که در قرآن آمده توجه داشته است.

به نظر می‏رسد در مصراع دوم،منظور شاعر از خاک‏ همان انسان بوده باشد:

«هو الذی خلقکم من طین»

(س انعام،ی 2)؛

«لقد خلقنا الانسان من سلالة من طین»

(س‏ مؤمنون،ی 12)؛

«بدأ خلق الانسان من طین»

(س‏ سجده،ی 7)؛

«انا خلقناکم من طین لازب»

(س‏ صافات،ی 11)؛

«خلق الانسان من صلصال کالفخار »

(س الرحمن،ی 14).

2-

«عرش را بر آب بنیاد او نهاد خاکیان را عمر بر باد او نهاد»

ب 2 اشاره‏ای که قرآن به مکان و جایگاه استقرار عرش‏ دارد بر آب قرار داده شدن عرش است؛البته با توجه به‏ معنی ظاهری واژه این معنی به نظر می‏آید در مصراع‏ اول بیت به آن اشاره رفته است که قرآن می‏فرماید:

«و کان عرشه علی الماء»

(س هود،ی 7)

مصراع دوم به فنای موجودات-که در قرآن به‏ شکل‏های گوناگون بدان اشاره رفته است-نظر داشته‏ که:

«کل نفس ذائقة الموت»

(س انبیا،ی 25)

«کل من علیها فان،و یبقی وجه ربک ذو الجلال و الاکرام»

(س الرحمن،ی 7-26)

3-

«آسمان را در زبر دستی بداشت‏ خاک را در غایت پستی بداشت»

ب 3 چون پیشینیان آسمان را محدود می‏دانستند و عدم‏ وجود وسایل شناخت ما فوق زمین عامل چنان‏ پنداره‏ای بوده است،لذا بر آن اعتقاد بودند که آسمان‏ در بالا قرار گرفته و محدود به حدی است که قرآن به آن‏ اشاره می‏کند:

«و السماء رفعها و وضع المیزان»

(س الرحمن،ی 7)

در مصراع دوم نیز فرمایش قرآن تأثیر مستقیم بر اندیشه عطار داشته است که:

«هو الذی مدّ الارض و جعل رواسی و انهارا»

(س‏ اعراف،ی 3)

«الم نجعل الارض مهادا»

(س نباء،ی 6)

حضرت علی(ع)در نهج البلاغه چنین می‏فرماید:

«...فرفعه فی هواء منفتق و جوّ منفهق،فسوی مند سبع سموات،جعل سفلاهن موجا مکفوفا و علیاهن‏ سقفا محفوظا و سمکا مرفوعا بغیر عمد یدعمها ولادسار ینظمها»(خطبه نخست،بخش 12).

4-

«آن یکی را جنبش مادام داد و این دگر را دائما آرام داد»

ب 4

در این بیت به طور مستقیم از فرمایش حضرت علی‏ در نهج البلاغه متأثر شده که مولا علی(ع)چنین فرموده‏ است:«...و جعلها للارض عمادا،و ارزها فیها اوتادا، فسکنت علی حرکتها من ان تمید باهلها»(10)

برای حرکت کرات و زمین و آسمان قرآن اشاره‏ای‏ زیبا دارد:

«هو الذی خلق اللیل و النهار و الشمس و القمر،کل‏ فی فلک یسبحون»

(س انبیا،ی 33)

اینکه زمین پیوسته در آرامش است،باور قدما بوده و این اصل در فرهنگ آن روزگار از بدیهیات به شمار می‏آمده،حتی در قرون وسطی در اروپا مخالفان این‏ باور را با جام شوکران شهید می‏کردند که تاریخ از این‏ جنایات پرده بر می‏دارد.

5-

«آسمان چون خیمه‏ای بر پای کرد بی‏ستون کرد و زمینش جای کرد»

ب 5 دو بیت اخیر نوعی تأیید برای بیت سوم است و در این دو بلندی و زبردستی آسمان مورد نظر عطار با توجه‏ به آیات قرآن بوده است که:

«الله الذی رفع السموات بغیر عمد ترونها»

(س رعد، ی 2)

«خلق السموات بغیر عمد ترونها،و القی فی الارض‏ رواسی ان تمید بکم»

(س لقمان،ی 10).

6-

«کرد در شش روز هفت انجم پدید وز دو حرف«امر»نه طارم پدید»

ب 6 برای خلقت شش روز کاینات در قرآن اشاره‏های‏ فراوانی وجود دارد که:در مصراع اول بدان اشاره دارد

«هو الذی خلق السموات و الارض فی ستة ایام»

(س‏ هود،ی 7،و نیز س 25،ی 59 و س 7،ی 54،س‏ 41،ی 12 و س 57،ی 4)

در تورات«سفر پیدایش»باب اول نیز به این موضوع‏ اشاره شده است.منظور از هفت انجم که پیشینیان به‏ آن باور داشتند آن است که آسمان را هفت طبقه‏ می‏دانستند و ترتیب آنها به صورت زیر بوده است:ماه، تیر،ناهید،خورشید،بهرام،برجیس،کیوان که طبقات‏ هفتگانه آسمان را تشکیل می‏دادند و چون بالاتر از این‏ طبقات هفتگانه به دو فلک:فلک اطلس(لوح و قلم)و فلک الافلاک(فلک عرش)را بیفزاییم،در جمع نه‏ طارم،نه ایوان،نه فلک،نه طاق حاصل می‏شود.و قرآن‏ می‏فرماید:

«هو الذی خلق لکم ما فی الارض جمیعا ثم استوی‏ الی السماء فسویهن سبع سموات و هو بکل شی‏ء علیم»

(س بقره،ی 29)

«الله الذی خلق سبع سموات و من الارض مثلهن»

(س طلاق،ی 12)

مصراع دوم اشاره به«امر»خداوند دارد که همان دو حرف«کن»می‏باشد.البته نمی‏خواهیم در تأویل و توجیه مفهومی و کلامی این دو واژه سخن بگوییم.در قرآن آیه‏های متعدد درباره«امر»خدایی وجود دارد که‏ از آن میان نظر عطار به آیات زیر بوده است:

«و اذا قضی«امرأ»فانما یقول له«کن»فیکون»

(س‏ بقره،ی 117؛و س آل عمران،ی 47؛و س غافر،ی‏ 68)

«و انما امره اذ اراد شیئا ان یقول له«کن»فیکون»

(س یس،ی 82)

7-

«دام تن را مختلف احوال کرد مرغ جان را مرغ در دنبال کرد»

ب 8 در این بیت نیز به طور حتمی به نهج البلاغه توجه‏ داشته است که حضرت فرمود:

«...معحوبا بطینة الالوان المختلفة،و الاشباه‏ المؤتلفة،و الاضداد المتعادیة،و الاخلاط المتبانیة من‏ الحر و البرد و البلة و الجمود،و المساءة و السرود...» (نهج البلاغه،خطبه 1،ص 29)

«بحر را بگذاشت در تسلیم خویش‏ کوه را افسرده کرد از بیم خویش»

ب 9 برای تسلط بر آب و خشکی و بحر و بر آیات فراوانی‏ در قرآن هست که به نمونه‏ای چند اشاره می‏شود:

«هو الذی سخر البحر لتأکلو منه لحما طریا»

(س‏ نحل،ی 14)

«و النجوم مسخرات بامره ان فی ذلک لآیات لقوم‏ یعقلون»

(س نحل،ی 16)

اما مصراع دوم بیت به پاره پاره شدن کوه سینا به‏ هنگام جلوهء نور حق برای موسی اشاره دارد که از موارد بسیار بحث‏انگیز قرآن است و کتابهای صوفیه به ویژه «مرصاد العباد»نجم الدین رازی نکته‏های بسیار جالب‏ در این موضوع دارد:

«لما جاء موسی لمیقاتنا و کلمه ربه،قال رب أرنی‏ انظر الیک،قال لن ترانی و لکن انظر الی الجبل فان‏ استقر مکانه فسوف ترانی،فلما تجلی ربه للجبل جعله‏ دکا و خر موسی صعقا،فلما افاق قال سبحانک تبت‏ الیک و انا اول المؤمنین»

(س اعراف،ی 142)

9-

«گاه گل در روی آتش دسته کرد گاه پل بر روی دریا بسته کرد»

ب 14 شیخ عطار در این بیت با مختصرترین کلام همهء اسطورهء ابراهیم را که قرآن از آن یاد می‏کند؛به همراه‏ داستان گذر قوم موسی از دریا،و فرار بنی اسراییل از دست فرعون و فرعونیان،بیان کرده است.در واقع‏ معجزه در بیان عینی یعنی همین.

برای مصراع اول در قرآن ضمن مخالفت ابراهیم با بت‏های ریز و درشت زمان خود که منجر به در آتش افکنده‏ شدن وی می‏شود و آتش برای ابراهیم سرد و سلامت‏ می‏شود چنین می‏فرماید:

«...قالوا حرقوه و انصروا الهتکم ان کنتم فاعلین قلنا یا نارکونی بردا و سلاما علی ابراهیم»

(س انبیاء،ی 21)

و نیز:

«و لقد اوحینا الی موسی ان اسر بعبادی فاضرب لهم‏ طریقا فی البحر یبسا لا تخاف درکا و لا تخشی فاتبعهم‏ فرعون بجنوده فغشاهم من الیم،غشاهم»

(س طه،ی‏ 8-77)

10-

«عنکبوتی را به حکمت دام داد صدر عالم را در او آرام داد»

ب 16 داستان تنیده شدن تار به وسیله عنکبوت بر مدخل‏ و ورودی غاری که حضرت رسول(ص)به هنگام هجرت‏ بدان پناه برد،در همهء داستان‏هایی که دربارهء قصص‏ قرآن نوشته شده،ثبت است،اما در قرآن به صراحت‏ بدان اشاره نشده است.احتمال دارد این گونه روایت‏ها توجیه کسانی در آن زمان باشد که به تعقیب حضرت‏ پرداخته بودند.از آن جمله داستان لانه کردن کبوتر در شکاف غار است که در بعضی تفسیرها بدان اشاره رفته‏ است.صراحت قرآن چنین است:

«الا تنصروه فقد نصره الله اذ اخرجه الذین کفروا ثانی اثنین اذهما فی الغار،اذ یقول لصاحبه لا تحزن ان‏ الله معنا،فانزل الله سکینته علیه،و ایده بجنود لم‏ تروها،و جعل کلمة الذین کفروا السفلی و کلمة الله‏ هی العلیا و الله عزیز حکیم».

(س توبه،ی 40)

چنان که بعد از این آیه اصل مهم مهاجرت را برای‏ همه پیروان حضرتش امر می‏فرماید:

«انفروا خفافا و ثقالا،و جاهدوا باموالکم و انفسکم فی‏ سبیل الله،ذلکم خیر لکم ان کنتم تعلمون».

(س توبه، ی 41)

شرح بیشتر موضوع غاری را که حضرت(ص)در آن‏ جای گرفتند می‏توان در«کشف الاسرار»(4/8-137)، «ترجمه تاریخ طبری»(3/913)،«ترجمه تفسیر طبری»(2/354)به بعد،خواند.

11-

«بست موری را کمر چون موی سر کرده او را با سلیمان در گذر»

ب 17 در بیت همه گفتگوی سلیمان با مور،و ندای مور به‏ لشکر موران مبنی بر داخل شدن به لانه‏های خود و این‏ که سلیمان و لشکریانش از آگاهی بدورند مباد که زیر پای لگدکوبتان نمایند،به خاطر می‏آید و قرآن در آیه‏ای‏ به آن اشاره کرده است:

«...حتی اذا اتوا علی و ادا النمل، قالت نملة یا ایها النمل ادخلوا مساکنکم لا یحطمنکم‏ سلیمان و جنوده و هم لا یشعرون.فتبسم ضاحکا من‏ قولها،و قال رب اوزعنی ان اشکر نعمتک التی انعمت‏ علی و علی والدی،و ان اعمل صالحا ترضیه،و ادخلنی‏ برحمتک فی عبادک الصالحین»

(س نمل،ی‏ 19-18)

آیا سلیمان از شنیدن این سخن مور-که گفت آنان‏ ناآگاهند-از خشم خندید یا از شگفتی؟

بی‏تردید بخش بعدی آیه نشانگر این است که‏ سلیمان از شگفتی خندیده و تا آن لحظه خود را آگاه‏ می‏دانست و پس از آن است که به خداوند دعا می‏کند که رحمت خویش را شامل او بکند و توفیق انجام کاری‏ را پیدا بکند که موجب خوشنودی حق گردد.

12-

«خلعت اولاد عباسش بداد طاء و سین بی‏زحمت طاسش بداد»

ب 18

چون در قرآن،سوره نمل با حروف مقطعه«طس» آغاز می‏شود و سوره‏ای در قرآن به نام مورچه نازل شده‏ و این امر دلیل بر اهمیت زندگی و هوش مورچه و در نتیجه توجه حضرت حق به این موجود به ظاهر کوچک‏ دارد،جا دارد که به این نکته اشاره کند که مورچه از نظر اجتماع و تعاون و همبستگی افراد آن از نشانه‏های‏ بارز هشیاری و دقت و تحمل و صبر و انجام کارهای‏ سخت و طاقت فرساست،چنان که می‏تواند برای‏ اجتماعات انسانی نمونه‏ای بهتر،از نظر کار و تلاش‏ بوده باشد لذا عطار آغاز سوره را با«طس!»دلیل بر اهمیت خلقت و مقام مورچه می‏داند.

اما در مصراع اول که به خلعت اولاد عباس اشاره رفته‏ است،اشاره به سیاه پوشیدن پیروان بنی عباس دارد و لباس سیاه از زمان عباسیان در تمدن اسلامی رایج‏ شده است.(11)

13-

«در نگر اول که با آدم چه کرد عمرها بر وی در آن ماتم چه کرد»

ب 21 اسطوره آفرینش آدم و نافرمانی وی و اخراج او از بهشت و توبه‏اش همراه با هبوط وی در زمین خاکی و هر چه که در بدو خلقت بر آدم گذشته در این بیت‏ مستتر و نهفته است و در قرآن جای جای از وسوسه‏ شیطان و فریب خوردن وی و خوردن وی از شجرهء ممنوعه(درخت معرفت و آگاهی)که عامل پی بردن به‏ زشتی‏ها بوده سخن‏ها رفته و آیاتی نازل شده است از آن جمله است:

«...فوسوس الیه الشیطان،قال یا آدم هل ادلک علی‏ شجرة الخلد و ملک لا یبلی؟»

(س طه،ی 119)

«فاکلا منها فیدت لهما سوآتهما»

(پیش از آن از برهنه‏ بودن خود آگاهی نداشتند و زشتی آن را نمی‏فهمیدند)

«و طفقا یخصفان علیهما من ورق الجنة»

(با برگ‏ می‏خواستند زشتی خود را پنهان کنند،توجیه بسیار جالب قرآنی است)

«و عصی آدم ربه فغوی»

(نافرمانی کرد آدم‏ پروردگارش را و فریب خورد)

«ثم اجتبیه ربه،فتاب علیه و هدی.قال اهبطا منها جمیعا»

(همهء انسان‏هایی که در وجود آدم-به تعبیری‏ -موجود بودند)

«بعضکم لبعض عدو،فاما یأتینّکم منی هدی،فمن‏ اتبع هدای فلا یضل و لا یشقی».

این آیه در ارتباط تنگاتنگ با آیه دیگر قرآنی است که‏ می‏فرماید:

«اذ اخذ الله من بنی آدم من ظهورهم و ذریتهم،و اشهدهم علی انفسهم،الست بربکم؟قالوا بلی شهدنا، ان تقولوا یوم القیامة انا کنا عن هذا غافلین»

(س اعراف، ی 172)

که در آن حضور همهء انسان‏ها را در حضرت حق‏ مدلل می‏دارد.بدین سبب است که در آیه بالا فرموده‏ است

«اهبطا منها جمیعا»

،که اگر آدم تنها بود واژهء جمیع زاید می‏نمود.با این بیان حضور وجودی همهء انسان‏ها در ذات قدیم مسلم می‏گردد.

14-

«باز بنگر نوح را غرقاب کار تا چه برد از کافران سالی هزار»

ب 22 داستان کشتی ساختن و توفان نوح اسطوره‏ای است‏ که در تمدن سامی بسیار مورد توجه است،چنان که‏ نخستین بار از این اسطوره در تورات«سفر پیدایش، باب هفتم»سخن رفته است.در قرآن به صورت موجزدر آیاتی متعدد بدان اشاره شده و از غرق شدن کسانی‏ که منکر آیات و نشانه‏های خداوندی بودند،خبر می‏دهد:

«و قل علیهم نبأ نوح،اذ قال لقومه یا قوم ان کان کبر علیکم مقامی و تذکیری بایات الله،فعلی الله توکلت، فاجمعوا امرکم و شرکائکم ثم لا یکن امرکم علیکم غمة ثم اقضوا الی و لا تنظرون»...

«فکذبوه،فنجیناه و من معه فی الفلک و جعلناهم‏ خلائف،و اغرقنا الذین کذبوا بایاتنا،فانظر کیف کان‏ عاقبة المنذرین»

.(س یونس،ی 72 و 74)

15-

«باز اسمعیل را بین سوگوار کیش او قربان شده در کوی یار»

ب 24 در سورهء«صافات»در مورد ذبح فرزند به وسیله‏ ابراهیم به صراحت سخن نرفته است،بلکه در دنبال‏ آیات از اسحق یاد کرده می‏شود،اما همه مفسران‏ اسلامی فرزند را اسمعیل می‏دانند؛نظام موجود آیات‏ پس از انجام آزمایش به نبوت اسحق خبر می‏دهد و این‏ گفتار با سخن تورات که فرزند را اسحق می‏داند مطابقت دارد(ر ک:تورات،سفر پیدایش،باب 12)و قرآن به آن چنین اشاره دارد:

«...قال انی ذاهب الی ربی لیهدین رب هب لی من‏ الصالحین.فبشرناه بغلام حلیم.فلما بلغ معه السعی، قال یا بنی انی اری فی المنام انی اذبحک فانظر ما ذاتری.قال یا ابت افعل ما تؤمر ستجدنی ان شاء الله‏ من الصابرین.فلما اسلما و تله للجبین و نادنیاه ان یا ابراهیم.قد صدقت الرؤیا انا کذلک نجزی المحسنین‏ ان هذا الهو البلاء المبین.و فدیناه بذبح عظیم.و ترکناه علیه فی الاخرین...و بشرناه باسحق نبیا من‏ الصالحین»

(س صافات،ی 100-112)

16-

«باز در یعقوب سرگردان نگر چشم کرده در سر کار پسر»

ب 25 داستان یوسف و موضوع کید برادران به وی و انداختنش در چاه،و فروخته شدنش در مصر و راه‏ یافتن به دربار فرعون مصر اسطوره‏ای است که همه از آن آگاهند.این بیت همه رنج و دردهای یعقوب را که‏ در فراق یوسف متحمل شده و از گریه در فراق فرزند چشمانش سفیده شده در بر دارد که در قرآن به‏ صراحت بدان اشاره است:

«...و تولی عنهم و قال یا اسفی علی یوسف،و ابیضت عیناه من الحزن فهو کظیم.قالوا تا لله تفتؤوا تذکر یوسف حتی تکون حرضأ او تکون من الهالکین. قال انما اشکوبثی و حزنی الی الله و اعلم من الله ما لا تعلمون»

(س یوسف،ی 86-84)

در تورات سفر پیدایش باب سی و هفت نیز همین‏ داستان مطرح شده است.

17-

«باز یوسف را نگر در داوری‏ بندگی و چاه و زندان بر سری»

ب 26 و این بیت تأییدی است بر بیت پیشین که بخشی از سوره یوسف را در بر دارد،آنجا که یوسف را برادران به‏ چاه می‏اندازند صراحت قرآن چنین است:

«قال قائل منهم لا تقتلوا یوسف و القوه فی غیابت‏ الجب یلتقطه بعض السیارة ان کنتم فاعلین»

(س‏ یوسف،ی 10)و درباره فروش یوسف در بازار مصر و بنده شدن او قرآن می‏فرماید:

«و جاءت سیارة فارسلوا واردهم فادلی دلوه،قال یا بشری هذا غلام و اسروه بضاعة و الله علیم بما یعملون. و شروه بثمن بخس دراهم معدودة و کانوا فیه من‏ الزاهدین.و قال الذی اشتریه من مصر لامرأته اکرمی‏ مثواه عسی ان ینفعنا او تتخذه ولدا و کذالک مکنا لیوسف فی الارض و لنعلمه من تأویل الاحادیث و الله‏ غالب علی امره و لکن اکثر الناس لا یعلمون»

(س یوسف، ی 21-19)

دربارهء زندان وی پس از داستان زلیخا با وی و دستور زندانی کردن وی چنین بیان می‏کند.

«ثم بدالهم من بعد ما رأو الایات لیسجننه حتی حین. و دخل معه السجن فتیان...»

(س یوسف،ی 35-36) تورات در سفر پیدایش باب سی و هفت این موضع را مطرح کرده است.

18-

«باز ایوب ستمکش را نگر مانده در کرمان و گرگان پیش در»

ب 27 در قرآن دربارهء ایوب چند آیه به رنج وی اشاره کرده‏ است،ولی در تفسیرها به شکل گسترده دربارهء آن داد سخن داده‏اند آنجا که از بیماری ایوب سخن می‏گوید:

«و ایوب اذ نادی ربه انی مسنی الضر و انت ارحم‏ الراحمین،فاستجبنا له فکشفنا ما به من ضر و آتیناه‏ اهله و مثلهم معهم رحمة من عندنا و ذکری للعابدین»

(س انبیاء،ی 84-83)

و در سوره«ص»چنین آمده است.

«و اذکر عبدنا ایوب اذ نادی ربه انی مسنی الشیطان‏ بنصب و عذاب...و وهبنا له و اهله و مثلهم معهم رحمة منا و ذکری لاولی الالباب»

(س ص،ی 43 و 41

در تورات،کتاب ایوب این اسطوره دیده می‏شود.

19-

«باز یونس را نگر سر گشته راه‏ آمد از مه تا به ماهی چند گاه»

ب 28 در قصص قرآن یونس را پیامبری دانسته‏اند که در شکم ماهی افتاد و عده‏ای را باور این است که معراج‏ وی در فرو رفتن وی در شکم ماهی بوده است،اما اهل‏ اشارت گویند:هر چند که از روی ظاهر شکم ماهی‏ بلای یونس بود.اما از روی باطن خلوتگاه وی بود، می‏خواست تا بی‏زحمت اغیار با دوست رازی گوید. چنان که یونس را شکم ماهی خلوتگاه ساختند،خلیل‏ را در میان آتش نمرود خلوتگاه ساختند،و صدیق اکبر را با مهتر عالم(ص)در آن گوشهء غار خلوتگاه ساختند» (کشف الاسرار،8/313)

قرآن به این رویداد چنین اشاره دارد:

«و ان یونس لمن المرسلین.اذ ابق الی الفلک‏ المشحون.فساهم فکان من المدحضین.فالتقمه‏ الحوت و هوملیم.فلو لا انه کان من المسبحین.للبث‏ فی بطنه الی یوم یبعثون.فنبذناه بالعراء و هو سقیم.و انبتنا علیه شجرة من یقطین.و ارسلناه الی مائة الف‏ او یزیدون»

(س صافات،ی 147-139)

در تورات کتاب یونس نبی داستان به طور مفصل‏ آمده است.

20-

«باز موسی را نگر ز آغاز عهد دایه فرعون و شده تابوت مهد»

ب 29 دومین بیت همهء استکبار فرعونی و اجتماع مصر و چگونگی استضعاف بنی اسراییل و تفرعن قبطیان و ظلم و بیدادی که در جامعهء فرعونی علیه بنی اسراییل‏ اعمال می‏شده و این که فرعون همهء فرزندان پسر را در آن روز که منجمانش گفته بودند می‏کشت و چگونگی‏ نجات موسی و پرورش موسی در دامن کسی که خود برای رهایی می‏کوشید و...مطرح می‏شود.و قرآن در چند آیه به این ماجرا اشاره می‏کند:

«و اوحینا الی ام موسی ان ارضعیه،فاذا خفت علیه‏ فالقیه فی الیم و لا تخافی و لا تحزنی،انا رادوه الیک و جاعلوه من المرسلین.فالتقطه ال فرعون لیکون لهم‏ عدوا و حزنا،ان فرعون و هامان و جنودهما کانوا خاطئین.و قالت امرأت فرعون قرت عین لی و لک، لا تقتلوه عسی ان ینفعنا او نتخذه ولدا و هم لا یشعرون»

(س قصص،ی 9-7)

نیز این اسطوره در تورات سفر خروج باب دوم به‏ تفصیل آمده است.

21-

«باز داود زره‏گر را نگر موم کرده آهن از تف جگر»

ب 30 از اسطوره داود در قرآن ضمن سوره انبیاء به دنبال‏ داستان سلیمان سخن رفته است،زمانی که از علم و حکمت هر دو سخن می‏گوید؛داود را با ساختن زره‏ها معرفی می‏کند:

«ففهمناها سلیمان و کلاّ آتینا کلما و علما و سخرنا مع داود الجبال یسبحن و الطیر،و کنا فاعلین.و علمناه‏ صنعة لبوس لکم لتحصنکم من بأسکم فهل انتم‏ شاکرون».

(س انبیاء،ی 80-79)

در تورات این اسطوره را در کتاب دوم سموئیل باب‏

15-11 می‏توان ملاحظه کرد.

22-

«باز بنگر کز سلیمان خدیو ملک وی بر باد چون بگرفت دیو»

ب 31 آن گونه که مفسران نوشته‏اند سلیمان انگشتری خود را از دست بر زمین نهاد و آن را فراموش کرد تا دیوی آن‏ را ربود و بر تخت حکومت سلیمانی تکیه زد و چند روزی فرمان راند تا این که مردم از دستورات خلاف وی‏ فهمیدند که او سلیمان نیست و در قرآن بدان اشاره‏ رفته است:

«و لقد صدق علیهم ابلیس ظنه فاتبعوه الا فریقا من‏ المؤمنین.و ما کان له علیهم من سلطان الا لنعلم من‏ یؤمن بالاخرة ممّن هو منها فی شک،و ربک علی کل‏ شی‏ء حفیظ»

(س سباء،ی 21-20)

23-

«باز آن را بین که دل پرجوش شد اره بر سر دم نزد خاموش شد»

ب 32 داستان سر بریده شدن یحیی در قرآن به صراحت‏ وجود ندارد،تنها از پیامبری او خطاب به پدرش زکریا سخن‏ها رفته است.عطار به یقین این رویداد را تحت‏ تأثیر تفسیرهای زمان به شعر آورده است،اما از این‏ داستان در تورات،کتاب زکریا نبی و در جای دیگر، زکریا پادشاه،باب پانزدهم کتاب پادشاهان مطالبی را می‏توان دید.

حتی در انجیل«لوقا»باب اول نیز دربارهء یحیی‏ سخن‏ها رفته است.

24-

«باز عیسی را نگر کز پای دار شد هزیمت از جهودان چند بار»

ب 34 داستان شام آخر عیسی بن مریم(ع)برای همگان‏ معلوم است و این که یکی از حواریون به او خیانت کرد و عامل به دار آویخته شدن وی شد در کتاب‏ها ثبت شده، و در انجیل«متی»بابهای دوم و سوم به این موضوع‏ پرداخته شده است،اما قرآن موضوع را به گونه‏ای دیگر بیان می‏دارد و بسیار خلاصه از آن می‏گذرد:

«و قولهم انا قتلنا المسیح عیسی ابن مریم رسول الله، و ما قتلوه و ما صلبوه و لکن شبه لهم،و ان الذین‏ اختلفوا فیه لفی شک منه،ما لهم به من علم الا اتباع‏ الظن،و ما قتلوه یقینا»

(س نساء،ی 157)

25-

«باز بنگر تا سر پیغمبران‏ چه جفا و رنج دید از کافران»

ب 35 با اینکه در قرآن به آزار و اذیت پیامبر به تعریض در سورهء«ابی لهب»اشاره رفته و آن نفرین حضرت حق بر ابی لهب به مناسبت آزار رساندن به پیامبر است،اما خود حضرت رسول در سخنان کوتاهی که فرموده با صراحت به این موضوع اشاره‏ها دارد و بی‏تردید عطار از سخنان خود حضرت متأثر شده است:

«ما اوذی احد مثل ما اوذیت فی الله»(حدیث،نهج‏ الفصاحة،شماره 543)

«ما اوذی نبی مثل ما اوذیت»(تذکرة الاولیا)

26-

«نه تو در علم آیی و نی در عیان‏ نی زیان و سودی از سود و زیان»

ب 41 در این بیت قدر مسلم آن است که از فرمایشات مولا علی(ع)متأثر شد و از سخنان ایشان ابیات بعد را پرداخته است.

«الذی لا یدرکه بعد الهمم و لا یناله غوص الفطن»(نهج‏ البلاغه،خطبه اول)

و در مصراع دوم نیز از این مضمون سود جسته:

«فان الله سبحانه و تعالی...غنیا عن طاعتهم،آمنا من معصیتهم...»(نهج البلاغه خطبه 14)

27-

«نه ز موسی هرگزت سودی رسد نه ز فرعونت زیان بودی رسد»

ب 42 در این بیت به فرمایش مولا علی(ع)نظر داشته است‏ که فرمود:

«...و لا ینقص سلطانک من عصاک و لا یزید فی ملک‏ من اطاعک...»(نهج البلاغه،خطبه 108)

28-

«ای خدای بی‏نهایت جز تو کیست‏ چون تویی بی‏حد و غایت جز تو چیست»

ب 43

عطار اثر استاد صندوقی.

و در نهج البلاغه آمده است:

«الذی لیس لصفته حد محدود،و لا نعت موجود،و لا وقت معدود،و لا اجل ممدود...»

و در جای دیگر آمده:

«و انک انت الله الذی لم تتناه فی العقول،فتکون فی‏ مهب فکرها مکیفا،و لا فی رویات خواطرها فتکون‏ محدودا مصرفا».(خطبهء 90)

29-

«نیستم نومید و هستم بی‏قرار بوک در گیرد یکی از صد هزار»

ب 64 قرآن مردم را به امیدواری به رحمت خدای کریم و ذو الجلال می‏خواند و نومیدان را کافر می‏داند زیرا کافران از رحمت حق ناامید می‏شوند قرآن می‏فرماید:

«...لا تأیسوا من روح الله انه لا یأیس من روح الله الا القوم الکافرون»

(یوسف-81)

و حضرت علی(ع)در خطبه 45 چنین می‏فرماید:

«الحمد لله غیر مقنوط من رحمته،و لا فحلو من‏ نعمته،و لا مأیوس من مغفرته...(خطبه 45)

30-

«در سجودش روز و شب خورشید و ماه‏ کرد پیشانی خود بر خاک راه»

ب 89 قرآن همه کاینات را به درگاه حق مطیع و منقاد و در حال سجده معرفی می‏کند،سجدهء کاینات که فاقد عمل ارادی هستند همان پیروی از نظام قانونمند هستی است،و از پیروی از قانون با واژه سجده نام برده‏ است که:

«الم تر ان الله یسجد له من فی السموات و من‏ فی الارض،و الشمس و القمر و النجوم و الجبال و الشجر و الدواب و کثیر من الناس،و کثیر حق علیه‏ العذاب و من یهن الله فماله من مکرم ان الله یفعل‏ ما یشاء»

.(س حج،ی 18)

31-

«هست سیمایی ایشان از سجود کی بود بی‏سجده سیما را وجود»

ب 90 در قرآن به سیمای افراد مؤمن اشاره رفته است که:

«...تریهم رکعا سجدا یتبغون فضلا من الله و رضوانا سیماهم فی وجوههم من اثر السجود...»

(س فتح،ی‏ 29)

32-

«روز از بسطش سپید افروخته‏ شب ز قبضش در سیاهی سوخته»

ب 91 چون عطار نیشابوری پروردهء فرنگ رایج روزگار خود است،اگر هم صوفی و عارف نبود،در نوشته و گفته‏های‏ خود تحت تأثیر محاسبان و استادان خود به اصطلاحات‏ عرفانی و صوفیانه ناگزیر بود اشاره‏هایی داشته باشد؛ اما به نظر می‏رسد.این باور او نیز بی‏تأثیرپذیری از قرآن‏ نیست که:

«و الله یقبض و یبسط و الیه ترجعون»

(س بقره،ی‏ 245)

اما بسط در اصطلاح صوفیان عبارت از ارسال شواهد عبد در مدارج علم است،و یا اشراق قلب به لمعان سرور را گویند.و بسط قلب در حال کشف عبارت است از حالی بدون تکلف که آمدنش به کسب نیست و رفتن آن‏ نیز ارتباطی با جهد ندارد.اما قبض انتزاع هر گونه لذت‏ از قلب به علت امساک را گویند.

قبض و بسط از جملهء احوال هستند و مبتدی را از آن‏ نصیبی نیست و منتهیان از آن گذشته باشند.پس ویژهء متوسطان است.(12)

33-

«چرخ را دور شبانروزی دهد شب برد روز آورد روزی دهد»

ب 94 این بیت همهء واژه‏ها و مفهوم خود را از آیه قرآن گرفته‏ است که:

«تولج اللیل فی النهار و تولج النهار فی اللیل و تخرج‏ الحی من المیت و تخرج المیت من الحی و ترزق من‏ تشاء بغیر حساب»

(س آل عمران،ی 27)

این مطلب در تورات(سفر پیدارش،باب اول)نیز مندرج است.

34-

«چون دمی در گل دمد آدم کند وز کف و دودی همه عالم کند»

ب 95 اسطوره خلقت آدم از خاک مجددا مورد توجه شیخ‏ عطار است و با اینکه در ادبیات پیشین از این موضوع‏ سخن گفته است،اما باز هم از این موضوع نمی‏تواند به‏ سادگی بگذرد.

مصراع اول به آیه زیر اشاره دارد که:

«اذ قال ربک للملائکة انی خالق بشرا من طین. فاذا سویته و نفخت فیه من روحی فقعوا له ساجدین»

(ص 72)

و مصراع دوم دربارهء اشاره قرآنی به«دخان»بودن‏ آسمان است.ما این بحث را در کتاب«دیدگاههای‏ تاریخی در قرآن»به طور مفصل به بحث گرفته‏ایم:

«...ثم استوی الی السماء و هی دخان،فقال لها و للأرض ائتیا طوعا او کرها،قالتا ایتنا طائعین»

(س‏ فصلت،ی 11)

چنان که در تورات سفر پیدایش باب اول و دوم این‏ موضوع مطرح شده است.

پی نوشت:

(1)-در تورات باب اول ی 28/خدا آدم را به صورت خود آفریده،او را به صورت خدا آفرید.

(2)-مثنوی،دفتر اول،ص 69.

(3)-جرجی زیدان،تاریخ تمدن اسلامی،3/222

(4)- aideapolcycnE fo malsI loV .P.I 016 و مقریزی، الخطط و الآثار،3 به بعد.

(5)-مدارس نظامیه،بخش سوم،ص 82 به بعد.

(6)-همان ص 83.

(7)-تاریخ تمدن اسلام،ص 5-374.

(8)-ویل دورانت،عصر ایمان،11/297.

(9)-ابن اثیر،الکامل،9/74.

(10)-نهج البلاغه،خطبه 202.

(11)-ر ک:کشف الاسرار،7/192 و تاریخ ایران در قرون نخستین‏ اسلامی،66 و تاریخ فخری،194.

(12)-اصطلاحات عرفانی،دکتر سجادی.